

ما شاء الله لا قوة الا بالله العلي العظيم

درین زمان فضیلت قرآن کتاب مستطاب تصنیف زین شمسوار جولا گناه عرصه سخن
و سخنرانی شهید شایسته علم و تاریخ و ادبی میسرین علی کرانی مصنفان و شمسوار گناه عرصه سخن

تفصیلات

تفصیلات

با تمام تمام و سعی بالکلام متوقعان اعظمیم قاضی عبدالکریم رضی الله عنهما
کتب بیسی این کتاب نایب سطلاب صحن سخط پسندیده و صحیح برگزین

مطبع زمینی مشرق الکریم و قلم از نظم و کرم
در سن مایه مشرق الکریم

بافتتاح



بسم الله الرحمن الرحيم

شیرازه دفتر متفرق اخبار عالم و جامع مجموعه افراد و صنایع متباین کافه امم محمد مالک الملک
 است که علم جاه و جلالتش میدان شهود برپاشده جلگلی سپاه مختلف جهان را در ظل نفیست
 و حمایت خود انتظام بخشیده و شهنشاه حکم مطلقش اطوار متضاده هرزده هزار عالم را از یانیه
 احدالت و حکمت خود با اعتدال لازوال کشیده چاوش قضایش در چارسو بسطی ازین بنیادی
 لمن الملک الیوم شد الواحد القهار عمقاد که و میرا بوجدانتش بنان اقرار کشاده و بسوی سعادت
 به صلاهی گرم و در پیش گویش هر مخلوق را بزور یقینی زینت داده بدیت

چنان بین خوان گرم گسترده	که سیرغ در قاف قسمت خورده
--------------------------	---------------------------

دیباچه نسخ آفرینش و سرنامه جریده دانش پیش نعت سالاری است که سنده و ما را سلنا
 الارحمه للعالمین ندنیان جهان را مژده رحمت گردید و همصام رسالت و عویش خرمی
 سرکشی و نفوت ارباب شرک و ضلال اینک برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله
 و اتباعه و سلم تسلیم اکثر اکثر ابا بعد بر کشور کشایان اقلیم معانی و دانش پروردگار

سختدانی پوشیده نماند چونکند و خالق بچون در هر دو زمان میخواهد که افراد ضلالت یعنی
 بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادت مندی ذی همت مقبول
 و مفضول خود کرده عاشیه اطاعت فرمان برداریش بر روشن مان و زمانیان می گذارد
 و عالمی را چه از ادانی واقاصی به پناه رافت دولتش کامیاب بهره مند میدارد و مقصد
 این مقال حوال سعادت اشتمال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
 جنگ و عمده الملک مبارک الدوله بیوپر سلطان علی خان بهادر شهر جنگ است که در ابتدا
 سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و نوزده
 هجری هر دو سعادت مند ان الاشان کام بخشی و فرمان وائی نموده عالمی البغور و پرداخت
 داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطه بالاگهاٹ و برخی از پائین گهاٹ تفصیلش
 پیشتر واضح خواهد گشت بقبضه تصرف خود داشتند و چند فلک در چون چاکران معتمد علیه
 کم خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بود
 و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر ایشان پنج نوبت مبارک باد و انصال خود داد
 می نواخت و یاور می طالع آن صاحب دولتان سرکار سرکشان این صوبه ایتینج سیاست
 در انداخت و بهیم همیشه قوت بازومی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباها بازان خطه
 بالاگهاٹ را سپر انداز و دندان نما ساختن غرض در آخر زمان آن سیدار بختان ملاذ
 بی سرسامان طی و طوایف عالمیان و پناه خاصه عام ارباب پیشه و اهل حرفه بود و خطبت
 دلاوری و سپاه پروری آن ذریعه بکیان و در زبان هند و دکن گشته و توصیف
 داد و در پیش آن فیض بختان الا و دانش در کائنات عالم در اصناف اعم شایع شده اما
 مفصل ذکر سلطنت حد بخش آن والا فطران ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

و تشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فرغ صدق داشته باشد کسی بر یک وجه
 بیان نساخته لهذا این درس خوان دبستان بیچ نشناسی که موسوم به پیر حسین علی
 ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در نطل دولت این هالیون منزلتان
 بعلاقه نوکری بسر برده چنانچه تا القضا می مدت پنج سال از ابتدای سن بکینز او یک صد و
 نود و شش هجری تا آخر سن بکینز او دو صد و یک هجری بجهت خدمت حضور سلطان
 جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش خور نیست بسعی دوسه سال مفصلت
 از اجداد و آبامی دولت مند آن موصوف کج بس و تلاش بسیار در یافته قلم برد ساخت
 و نسخه علیی در به تفصیل سال و ماه ترقیم کرده می به نشان حیدری بر جریده روزگار
 یادگار گذاشت و چنان جهد بلینج و احتیاط بکار برده که سوامی مضمون صدق و سداد
 مندرج نشده بعضی کوا یف روداد آنچه که بچشم خود مشاهده کرد بیغایله تکلف بی شایبه
 رب کما حقه بزنگاشته و برای الضباط شیرازه این نسخه تازه ایجاد صنفی سال و ماه و اوراق و
 و لایحه نور دیده چمن اوراق و اجزای شسته الفاظ معنی بار آب بزرگ صدق و صفا دارد

نسخه

<p>نشان حیدری را فکر کردم کشیدم لعل گوهرهای تبیان لب پیمان سرشارم ذکرم طلب سرمایه بازار شو قلم تو کل توشه و محنت بسیلم ز تار رشته های منکر انور</p>	<p>کماهی واقعاتش ذکر کردم بسبک لفظ معنی های شایان دل آینه پر نورم فکرم طرب پیرایه گلزار ذوقم قناعت پیشه و همت دیلم پی این نسخه کردم راست مسطر</p>
--	--

چمن را آبر و از جسد دل او + ولی چشم صدمه از کس ندانم مگر آن زاده های شاه مغفور چه کم باشد و مشت سیم و زر با کشند ارشانه زلف التجار + که هر یک مردم چشم تمیزانند + سحاب جو در شان مطلق نشان است	سمن را رنگ و بواز سنبلی او بله بی مزد و منت مع نگارم چو نبواز ندک که در دوز حق دور ویاریزند بر سر تم گهر ما کشایند این عقود مد عارا + بصرا حیند بیاع عزیزانند کف شان غارت دریا و کان است
--	--

اگر چه نسخه بر طبق قاعده ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسیدمانند
راقم سطور تا تمام چون صاحبان الافطرت و منشیان پاک طینت مومرخان و انشور
و دانایان هنر پرور و نظر اصلاح و چشم خور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود
گوارا داشته اوقات عزیز خود را بهیوده ضایع نگذاشته باشد از کار منتشر الباس
اجتماع پوشانیده بر سر صفحه رنگین با دجلوه گر ساخته است بعین انصاف به پسند
تا نسخه مقبول و مختوم گردد و چشمداشت از اولاد نشان عیب پوش آنکه ایسانا گاهی
اتفاق مطالعه این نسخه افتد نظر ایراد بر بے بند و بست عبارات و فقرات نه گمازند

و با حسان اصلاح منت بر زنده من مستعد خدمت گزارند نظر

ای عزیزان صاحب افهام + گر خطائی بجزت من یابید + خطا اصلاح بر خطا رانید بهر اصلاح از شماست نگاه +	و می نمایند کان حسن کلام از دقیق زمام بر تابید عیب پوشی خوش است میدانید از من اینک دعا جزاک الله +
---	---

ذکر جد و ابای جید علی خان بهادر بطریق اجمال آنکه

در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجاپوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه
 و لقبش جلالت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ
 قوم قریش با اتفاق وقت از طرف دہلی وارد گلبرگ شریف گشته اقامت داشت
 چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خدا پرست بود مجاوران و خادمان در گاه حضرت
 بنده نواز بعزت و وقار متوجہ احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرج مقرر کرده ماهوار
 میرسایند شیخ معزالیه را شایسته سپری شیخ محمد علی نامی بسین تمیز رسیدند و جمیع علوم
 ماهر و نیر یو فضل و هنر آراسته همراه پدید بود و عزم شادی کتخدائی آن سعادت مند بدل
 مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد و جهد در خانه یکی از مجاوران و الا خواستگاری
 نموده بعد چندی با دای رسوم شادی کتخدائی و خطبه خوانی نکاح پرداخته فارغ گشت و همونجا
 عهد خلافت علی عادل شاه ثانی بفرخت و خرمی تمام شیخ موصوف بسربرده دعوت
 حق را الیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجہ خود از آنجا نقل کرده عازم بیجاپور
 شد و در مشایخ پوره بجانہ برادران زوجہ خود که ایشان هفت برادر حقیقی بودند بیابین
 خود با یعنی خواهر برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و همه با رفاقت شیخ
 منہاج امیر دکن را علاقه نوکری بدر ماہہ معقول پیدا کرده با اتفاق تمام بسری برزند
 آر مید و هر هفت برادر پس خاطر خواہر خود شرايط خدمت صاحب معزالیه بفرمان
 بجای آوردند چون بعد چندی لشکر بند بفرم تسخیر بیجاپور یغاری نمود و امرای
 و کنی یعنی شیخ مذکور و افضل خان و ستم خان و سرمست خان بالشرک اینوہ حسب حکم
 بمقابلہ افواج بند نہضت کردند و در سواد ظاہر گلبرگ شریف بین انفریقین ویریش

سخت و داد پس امیر هر اول کشتی موصوف بود جمله های مردانه و کوشش در لا و رانه
 نموده شکست داد اما هفت صد و کنیان شیر سریرت از رفقای شیخ جان بازی نمودی
 داد جایدت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
 یک بدنهای خود را از یورجرات شمشیر نه هفت ساخته درین سنجی سلای فانی ابواب
 شدند و حیرانی بروی مخالفان چار حبت کشاده بسیر و تماشای بهشت باغ جنت در
 یک ساعت خراب میزند چون این خبر وحشت اثر بخواب هر چنان برابر ایشان دفعه رسید از هجوم
 هجوم و غموم وارد دل تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر لبستر ناکامی در از افتخ
 و تبرک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن و زمان از طاق طلاق
 گشته نعره و ا مصیبت تا بر میداشت هر م عنان هر و شکایت دست نیخته بسوگ برادران
 دل از خویش بیگانه برداشته مرثیه حسرت و افسوس بر دل صد پاره خود می نگاشت پس
 صاحب معز الیه چون احوال پر نکال و وجه خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت استیزارا
 داغ تازه آن ماتم زده انگاشت مع ابلهیه و اباب خانگی و دیگر و ابستگان خود از آنجا
 برآمد و رفتی رفته بطرف کرناک بالاکهاط آمده در قصبه کولار رخت رحیل انداخت عالم
 آنجا شاه محمد و کنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صعبه سیرا ب حکومت قصبه مذکور میسر و
 صاحب موصوف را که معرفت سابق در میان بود با حرمت و وقار پیش آمده جای برای
 سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کار خانجات خود
 بعد از دیانت ایشان گذشته بود تا صاحب مشار الیه باطمینان خاطر اقامت زبیده
 سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چهار سپهر موجود داشت یکی
 شیخ الیاس و م شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند غم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در دل آشتی
 از پدر طویل لقمه اجازت خواستند پدر بزرگوار به نپند و نصایح پسران را از آن
 غم باز داشته و فرمود که جدو آبا می ماشا نخچین بودند با وجود استعداد تبرک بسیار
 دنیا داری می کوشیدند زیرا که خواهرش دنیا واسطه القطار سر رشته ملذذ و وحالی
 و بدایقه تمنجات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان
 باید نمود و از کشمکش علاقه و بهر ناپا دارا مین نباید بود آنچه که قصاص و قدر و تو شکنجایه مشیت
 ازلی برای شما میا و آ ماده داشته اند بی بیخ و تردد و تماشای می رسد طبیعت

گزین را با آسمان دوز	نه دهندت زیاده از روز
----------------------	-----------------------

کامل عیاران با استقلال از تنگی عیش نیاند و بکین نمی باشند بلکه با وجود علاقه اش
 بی علاقه و قطع اصناف الاشیا همت می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات
 خود پسران را از خود جدا نکرده بنا بر داری پرورش می نمود چون او دین بکنار
 یک صد و نه هجری در قصبه کولار دنیا می فانی را پدر و د نموده بسیر حبان خرامید شیخ
 الیاس پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیده بدلد بی و تسلی خاطر و تالیف
 قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع اجا و اقربای ذوالارحام و ذوالفتریه
 گماشته راه سلامت روی می پیود قضا را بهدین اثنا شاه مهر عالم کولار و دعوت
 حیات بنخالق جان آفرین سپرد و دیگری بکومت قصه مقرر شده رسید فتح محراب آجا برشته
 خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرنا تک پایان گهاک خرامید و در تعلقه
 تریا بل که رضای دلگشا است چند می اقامت و زریه سپس عازم صوبه ابر کاظم
 شده بوساطت ابراهیم خان قلعه دار ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سکک فقامی نوا گشته به جمعدار
موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکر شان مشیخت خاندان خود بود تا خوش
گشته تنها سمت تجاور به بهانه ملاقات سید برهان الدین پسر زاده شتاف ایام متعلقان
خود را با پسر خود که چهارده سال عمر شریف جید صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
خانه گذاشته بود چنانچه او بهیون سمت درس بگزارد و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
انتقال نمود فتح محمد که در ارکات بسری بر دین ایامی چند پسر زاده موصوف را از تجا و طلب
داشته دخترش که همیشه حقیقه ابراهیم صاحب میشد باز دواج خود در کشیده همیشه زادی
عروس را که بین تمیز رسیده بود به امام صاحب در خود عقد مناکحت و مواسات بر بسته
باتفاق یکدیگر آمد پس بعد چندی جید صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواهش
پا لیکار میسور عازم آنصوب گشت و جمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده
بخطاب نایک که در اصطلاح بنود سردار پیاده را گویند نام آوری اندوخت و فتح محمد در
ارکات بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد
پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزال برار با جازت صاحبی به فرا هم ساخته در هر هر خبر
می گشت در جنگ جنگی متعلقه که نایک پایان گهاٹ که به راجه تینک نواب آویر شخت
روداد چنانچه اجه به چهارده رازجوی سکر ایت که آتش در طغیانی بود و این طرف
فتح پیٹ است عبور کرده بر شکر نواب که چهار پنجه سوار و سیرده هزار پیاده بود در تاخت
و بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیر و زبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر هر
روزگار ثبت کرده شمشیر زان تا فیل سواری خاص با دو سوار رسیده بود تا فتح محمد
که با سپا و گان و جزال برادران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود یک شلک

اورا بجا ک عدم در انداخت بجلد وی این تردد نمایان علم و تقاره و وسیل بخش یافته
 مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زاده او
 دوست علیخان صوبه اراکات مقرر گردید و در خوشین اقرامی او مناقشه در افتاد و سبب
 منفرد علیخان پیشش در کار دولت خلل بار داد و فتح محمد شجاع باندیش که نشان و منزلت
 خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالا گهاٹ شد و مستورا
 را در کولار گذار گشته پیسور شتافت و چندی در آنجا با برادر زاده خود که سلیقه تمام
 پیدا کرده بود سکونت داشت و بعد رین ایام او را هم پالیکار پیسور خطاب تا یک
 خوانده برابر حیدر رضا تا یک نزد خود داشته بود مخفی نماید که خطاب مذکور در قوم نمود عقیبا
 تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک در بند و بست مهمات دولت
 می نماید بزبان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و
 نسق کار خانجات راج بسبب نفاق عیان از کاش خلل یافتاد صاحب شجاع از آن رمر کناره
 کشیده و قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و بعد رین نزدیک یکی آن شجاعت
 کیش برادرین بکنز او یک صد و سی و یک بجزی پسری تولد شده به شهر باز صاحب نام نزد
 گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگر چه بنام ولی محمد خوانده شده اما
 در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان و الاهمت عمر عزیز خود را
 به بی علاقگی و بی نام آوری بسر بردن و چون رباه مزاجان بگوشه گنای خردین
 نمی توانند بلکه مانند شیر صولتان به بهانه نام آوری خود پرورش خلق الله بی سر و سامان
 منظور نظر دارند صاحب شجاع بغرم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه پسر یعنی نواب
 در گاه قلیخان رفته سر رشته نوکری عمره بدست آورده منصب چهار صد پیاده و یک صد

سوار یافته بجز است قلعه بالا پور کلان نامزد گشت متعلقان خود را از کولار همونجا طلبیده شسته چندی آسود پس درین یکتراو یک صدوسی و چهار هجری در تعلقه مذکور پسری صاحب شوکت بلند اقبال بهایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات میمنت آیات خود کنار دایه دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد سپهر فقیه شناسان انجم و افلاک ز اینچه اش کشیده ظاهر ساختند اگر چه این سپهر گرامی قدر صاحب تاج و تخت و رئیس کرنا تلکین خواهد گشت اما بعرضه قلیل بدرود داغ یمیمی مبتلا خواهد شد یعنی سایه پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الاری شدند تا بچه اشرفنا بنوشانند و به گواره عدم بخوابند صاحب شجیع برین اراده وقوف یافته بود اگر شومنی طالعش مین اثر کند راضی هستم بهیچ وجه رواد اگر گشتن اوستم که ظهور نیک بد از مشیت ازلی است پس تو ابعالش در پرورش و حفاظت آن قره العین دولت و اقبال سعی یلینج می گردند بعد عزل درگاه قلیجان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سراپا لیکار میسور باپا لیکار بد نور و غیره اتفاق کرده به تسخیر قلعه مذکور فوج کشی نموده بمعرفت حیدر صاحب نایک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجیع موصوف بر سخنان غرضانه ایشان فریب نخورده شیوه حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت منتان پیمود از اقبال بن معنی بهیچ شجاعت مستعد جنگ گردید چنانچه شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک شیخون شکست داده در اقران و امثال خود سرخرو گردید پس پالیکار بهر میت خورده بمالیوسی تمام راه دارالمقر خود گرفت شجیع معز الیه باب لازمه شروت که از لشکر غنیمت یافته بود نزد صاحب صعب بروانده کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجاع کار از ما هزار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته پنجاه هزار سپاده و پنج صد سوار مع فیل و
 نقاره طریق مراعات پیوده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجاع و الادانش سرانجام
 هر مهم که ما مور می شد با حسن ترین وجوه با تمام میرسانید چون در گاه قلی خان دیگر با صوبه بار
 سر امقر شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجاع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز بر او
 گذاشته بود بعد که شدن خان موصوف شجاع دانا بعد الرسول خان پیشش متفق شده
 چنان بند و بست صوبه و قلعه و یاریکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که بی وجود عالم
 و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بیان ولت نیار و بکار میشود در نظیر تنسیق امور ریاست
 راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاہر محمد خان که تا نه ماه بفرار همی سربدی
 ضروری بعد رخصت بکومت صوبه به بنجا میقم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت
 بوساطت تدابیر شجاع صایب تدبیر صدر بند و بست صوبه بواجبی برداخته چونکه نواب
 موصوف مع شکر صوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو ناکاشت بجایگزید خود
 که همین برگزیده بالا پور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت جدر آباد رفت
 و محمد خان پنی قلعه دار دارالاماره را با جمعیت خود مع رفتای شجاع و الافطرة در صوبه
 گذاشته برای جنگ تاکید آکید ساخت پس قلعه دارو آن شجاع مع دیگر نایکان از نواب
 به بیان ما بیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بجث و تکرار در میان
 آورده تا آدمی حق خود اندرون حصار دارالامارت باز ندادند و حقیقه مستعد جنگ
 گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مدخل صوبه
 مبلغ ما بیانه هزار یان و محافظان قلعه و مواجب بندی لشکر صوبه خواهم رسانید چنان
 شهر گذشته از صوبه اراضی باید گرفت ایشان قبولین معنی نه نمود و در واز نامی شهر

و قلعه را مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عید گاه غربی شهر صوبه بالشکر
 فرود آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر سپاه یورش کرده خواست که یکوشش نمایان
 و تردد دشایان داخل ارالاماره شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجاع موصوف
 بودند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سرخرو گشتند نواب از آنجا کوچیده در
 راه بالن سبلی فرود آمده شهر و قلعه را گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعلگیان انداخت اما در
 هر جنگ محصوران مستحق مظفر و منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد کمین سبلی
 که از قلعه الگنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعه را جهل منشن با فوج همراهی
 خود و جمعیت شجاع بغرم شنجون برآمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیما بین ایشان
 نیز دست و پا داد از آنجا که قلعه را نا تخریب کار و ناز موده جنگ بود از کمین داران لشکر عظیم خبر
 نداشت راست سمت خیمه نواب در تاخت و شجیع و نش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار
 و پیادگان فیل سواریش را اگر گرفته شتافت پس لشکر پان نواب از اطراف هجوم آورده
 صدای کاو کاو برداشته با یکدیگر در افتادند بعد کشش و جهد بلیغ سر قلعه را بتاراج رفت
 و شجیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند و نوع این واقعه در سن یکمیرا و یکصد
 و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال اطفال شجیع شهید در پرکنه بالا پورند کور بودند
 چون این خبر بعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالا پور بود رسید آن ظالم
 بی رحم بر خانه شهید ظلم کرده صییت زدگان را بے سبب بنجایند جمیع اسباب ثروت
 حتی که سامان ضروری خانکی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور و غیره بیک مقام خاست
 سوای این ظلم هر دو برادر یعنی پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت ساله و
 جید سبلی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرده و بالاایش چرم دوخت

نبوانت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان تیم را با میداخذند حیران و پریشان نموده
 نام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس بلیه شریفه شهید زبانی یک
 معتمد خاص خود حقیقت ظلم تعدی حاکم ظالم بالاپور و مظلومی و گرفتاری جگریدان به حیدر
 صاحب کلان برادر زاده شوی خود که در سررینگ پٹن بود گفته و ستاود صاحب موصوف
 باطلاع شهادت عمومی خود و خرابی حال پسرانش تا سفها و حسرتها خورد بل خور و خواب
 بر خود ناگوار دانسته به پالیکا میورستغانی گشت و او عرضی متضمن ربانی مستور است
 و مخلصی پسران شهید به حاکم سرانوشته تا نواب موصوف آن ظالم به رحم را متنبه ساخت و
 از عذاب آخره ترسانیده بواسطه خود ربانی بخشود اما مخفی نماند که راوی دیگر چنین
 روایت کرد چون نواب در گاه قلی خان کشته شد و پسرش عبدالرسول حسان
 بدون اطلاع حضور هوس یاست صوبه پتہ چهار لک و پیر از نزد محمدرخان سلیمان زای
 ساہوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته بند و بست صوبه نمود
 فتح محمدر صاحب ہم ہیجده ہزار روپیہ پادای مشاہیرہ برادری خود از ساہوکار مذکور گرفت
 بتصرف خود آورده بود چون از رسیدن نواب طاہرخان اطلاع یافت عبدالرسول حسان
 عازم بالاپور می شد در آن حین ساہوکار مذکور برای زرخود فرام و حایل گردید و او
 ہزاریان متلوہ و سرداران لشکر صوبہ قلعہ دارالامارتہ را در باب دہانیدن
 مبلغ مذکور از نواب معزالیہ بہ صورت کہ سببیش خواہ شد تا کید آکید کردہ راہ خود پیش
 گرفت چون نواب سید سرداران لشکر و ہزاریان متلوہ بحث و تکرار ماہیانہ خود باو مبلغ
 ساہوکار در پیش آورده تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دارالامارتہ باز نمی دادند و
 ساہوکار مذکور نیز افاغٹہ خود را جمع ساخته مستعد بجنگ گردید فی الجملہ بعد شش گوشش

بسیار آخر قلعه در مع صاحب شجاع جان خود در باخت نواب یلغار کرده بیک حمله دلاورانه
 داخل شهر شد اما هزاران میواتیان و ساهاوکارند کورار ک قلعه مضبوط ساخته تا یک ماه
 سعی کردند و کلید قلعه سوای ادای حق خود مانده سپردند چون این کیفیت معروف حضور
 نواب نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ مابیان سپاه و سردار و زر ساهاوکار از
 خزانة خود بر سیل داشته آتش فتنه صوبه را بر نشاند پس بعد وصول مبلغ مذکور هزاران
 کلید ابواب قلعه نواب سپردند و ساهاوکار از خود بر سیل و اشتراک کرده راه ارکاٹ
 سرگرد چون سپر گشته بالا پور رسید احوال پسران شهید بدان موجب که سابق مرقوم شد ملاحظه
 کرد خود شیخ ایشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قید ربانی کنانید اما فقط
 اثاث علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینک پٹن روانه کرده بهر دو برادر را گرد
 عوض مبلغیکه شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون ساهاوکار بارکاٹ رسید
 مستورات شهید فایز سرینک پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال
 جگر گوشگان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت بلای دو گونه نالیدند
 پس صاحب موصوف به دلاسامی ماتم زدگان پرداخته مبلغ هجده هزار و پوپا بارکاٹ
 فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانید و نزد خود طلب داشت تا بهر دو برادر
 بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بنی عم رسید آرمیدند و صاحب معز
 بهر دو برادر از پسران خود زیاده شفقت و عطوفت داشته پرورش می نمود و بزر
 دولت مندانه ناز برداری ایشان منظور شد که کسب پاه کری و اسپ تازی بیاموخت
 چون بهر دو برادر بسن تمیز رسیدند شهباز صاحب از دختر خاندان خود دکتی باشد بعد
 چندی چون جوانمردان قومی باز و بر ذات اخوی بزرگوار خود باز زندگی و حوایج بشری

خود انداخته بسیر بردن مناسبی است خواه نخواه از برادر و والده رخصت گرفت مع
 برادر خود باز عازم پایان گماث شد و از عبد الوهاب خان برادر خورد نواب محمد
 علی خان و الاجاه بن النورالدین خان گوپاموسی که صاحب جاگیر چپور بود علاقه
 توکرمی پیدا کرده بسرداری هزار پیاده و دو صد سوار نام آوری انداخته چند
 بسیر برد و برادر خورد خود را یعنی جیدر علی صاحب اسرار سوار مقرر کرده بود و عرض
 برد و برادر با اتفاق تمام و اطمینان خاطر آسوده حال بودند چون در عهد حکومت
 نواب دلاور خان حاکم صوبه سرپالیکاران بالا گماث بزرگ پاشی صاحب صوبه را
 نرم ساخته باز از یکدگر بگماشتند چنانچه پالیکار میور شش مہنت هزار سوار
 و بیست هزار پیاده فراهم ساخته پالیکاران شرقی میور یعنی بنگلور و ال و ماشتی و ال
 دستی کال و کوری کال و ما کوری درگ ال اتری و رگ ال و غیره را زیر ساخته ہمہ
 ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکه رفتہ رفتہ تا متصل صوبہ سرافوج کشی نموده کوہ گیری
 که در تصرف پالیکار میور کیسی بود گرفته علی صاحب نایک بن جیدر صاحب کلان را با
 سه صد پیاده و ہفتاد سوار مع فیلم نقارہ بہ بند و بست آن نواح و حراست کوہ
 مذکور گذارشتہ بود در آنوقت جیدر صاحب برادران خود را کہ وقت ترقی دولت بود از
 ارکاٹ طلب داشت قضا را ہمہ بین روزا شہباز صاحب از عبد الوهاب خان بہ سبب
 قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود در نجیبہ خاطر گشتہ سجد و کد بسیار رخصت
 بر طرفی گرفته بی علاقه شدہ بود و حسب طلب اخوی بزرگوار مع احوال و اقبال
 در فقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیہ از مشاہدہ حال
 برادران بختاور خوش خرم گردیدہ از نندراج کار پرداز دولت میور ملازمت کینانیدہ

بسروری سید پیاده و پنجاه سوار تا فرود ساخته بود چون در جنگ دیون اهل تعلقه
 بالا پور خورد که در قلعه مذکور تهاش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت
 و وقت یورش برتسلوچه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کار پردازان که
 برادری صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بند و بست تعلقه و حرمت
 قلعه نو تسخیر بزمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسری رنگ پٹن نمود
 اما صاحب معزالیه سواران را بسروری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر
 کار پرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلبیده شسته همونجا آسود چون جوش
 بعد تولد دختری رحلت کرده بود در انوالا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود
 خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال فرزید و آن دختر نیک اختر را که از ناز
 دولتندی بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از لطن زوجه نمود دختر
 و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب بسری رنگ
 پٹن چنان راه سلامت روی می پیود که همه عیان راج بلکه مسند بشین یعنی راج
 خصوصاً نند راج کار پرداز که خسر چک کشن راج و ڈیر مسند آرای الوقت می شد
 شفیقه حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمع داران
 نایواریان قدما می خود برگزیده زیاده شفقت داشتند بدل در تقش میگوشتند
 و ذات بابر کاتش مقدمه بجیش میداستند و اجازت جمع بند می سوار و مردمان بار
 داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در زیم و بزم گاهی نند راج از خود جدا
 نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کالانش یعنی شهباز صاحب
 که مع و ابستگان در دیون اهل سکونت داشت فکر شادی کتنی ازنی برادر خود کرده

بتلاش بسیار از صوبه سیراستید شهباز پیرزاده عرف شاه میان حسد را که شش
 فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان شید کمال مشهور کیتو
 صاحب دوم مخدوم صاحب سوم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبه شسته بدختر
 کلان نامزد نمود پس با دای رسوم شادی کتخزانی بطور دکنیان پرداخته آسوده
 گشت چون از آن زوجه شریفه دختر تولد شده در ایام زاجلی سبب غذای
 مخالف لقه زده از کم بدن زمین بخوابید منفذ تناسل مسدود گردید در فکر
 شادی دیگر بود درین اثنا سندراج را بند و بست ملک پایانگهاٹ که خوبی میس
 است یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و ذند کل وغیره ضرور افتاد و مع لشکر شت
 چون بعضی نمایران آنجا طریق بغاوت سرکشی پیورده ملک ایران ساخته جلا و وطن
 شده بودند قریب یک نیم سال به بند و بست آن ضلع و بنید نمایران بغسی نامور و
 بود جوانردمی و بهادری می خان شجاع در آن مهم چنان بطور پیوست که زبان ادانی و اسکا
 طبعها می پر گوهر هزاران آفرین تحسین بر فرق شجاعش نشانگر دید و در حسد و می این
 کوشش های نمایان به فیصل و علم و تقاره و پالکی خاص لوای مع اجازت فرامی سوار
 مردمان بار یعنی تفنگی ان سر بلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعده فرنگ
 و هزار و پانصد سوار علییه فراهم ساخته بفرج خاص نامزد نمود چون از آنجا منظر و
 مراجعت کردند اهل شریفه خان شجاع برضا و رعیت خود شوهر اقبال منظر را اجازت
 شادی کتخزانی دیگر داده درین کار پرمهر شد تا خان شجاع بصواب دید برادر کلان یعنی
 شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعه معزول گرم کنده را که در آنوقت بی علائگی
 مع متعلقان در تعلقه بار محل قامت داشت زاده اوله و بار برداری فرستاده

مخفف نامند کسانی در کتب قاعده و دیاس بل فرنگ با بنادین چغان آریسته میکنند درین ملک سپاه باری نامند ۳۶۲

طلبه است

طلب داشت خواهشش البعد مناکحت خود در آورد اما ابله اول ابا انومی خانه کرده با عزت و
 حرمت میداشت بلکه زین خاندان خود میدانست جمیع اهل قبایل شرایط تعظیمش بها
 می آوردند و دیگران را که از اهل حرم خاص بودند با طاعتش ده شسته بود و خواهر دوم ابله
 اول بستید برهان نامی طالب العلم منسوب شده فاما خواهر سوم را که ناگه خدا بود و پدر آن و زنا
 بمیر علی رضا خان منسوب کرده با دای مراسم تمنیت پرداخت و تمامی برادران نسبتی
 و خویشیان را از خود جدا کرده بهر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کرده بود اما تا سه چهار سال
 خان شیخ را اولاد نشد آخر بزرگه روح پر فتوح حضرت شیخ مستان لی که برادر کلان
 حضرت حمید صاحب کور و وسط شهر کهنین نگر عرف کهنی پس پرده اندیشوند و چون
 ارکات آسوده اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعه راسی درک
 بموضع هنوز آرمیده اند و کشف و کرامات خرق عادات آنحضرت قدس الله
 اسرار هم در میزند و دکن مشهور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند
 کتخزایان متمند ملتجی بخدمت او بوده نیاز با منیت با میگردند چون وقت قبولیت دعوت
 و ترقی جاه و شمت بود تیر دعا به بدن اجابت در شست و شجر امید بار آور گردید

ذکر تولد پسر سعادت مند با دیگر کیفیات

آنحضرت بعد فراوان آرزو و نوط تمنا گلین میگرد گل مراد آور و که کاشانه و دوش
 به شمع سعادت منور شد و شام آرزو و صبح رجا مبذل گشت معنی نیز برج دولت و شمت
 شمع بزم جاه و عظمت به بیستم شهر ذیحجه در اول ساعت روز شنبه سن کیز از یکصد و شصت
 و سه هجری در قصبه دیون اهل روشن شده ساعت تمنای پدر و عم و شبستان امید
 خاندان را نورانی ساخت ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خوشی و بگانه کشود

خان شجاع ازین موهبت عظمی حسین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب مراسم شکر و سپاس
خالق جان آفرین تقدیم رسانیده تا چهل روز جشن های یون و محفل عشرت شمعون تزیین
داده در خرنیه کشوده به بذل و نوال ملازمان و سرداران رفقای خود را یکسره تو نگر گردانید

نقطه

بیرم شادمانی شاد بوده	ز فکر این و آن آزاد بوده
چو شیشه صاف دل خرم شسته	ز نقش فکر لوح سینه شسته
نه از گردالم در دل غباری	نه از وهم و خیالش عتباری
کشیده پاسه در دامان راحت	در رون سر برده در حیب فرغت
در دل بسته بر روی تفکر	که کرده باده از جام طبر پر
همه سباب عیش و کامرانی	همی بود شاہی و جوانی

چند لهامی دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به برکت قدم
آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نبواخت یعنی از آن روز خود بخود
دوست و اقبال استقبال نمود چون بین القاس بطون حضرت پیموستان
پسر تولد شد پیمو سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر مو تجاہل و
تغافل روانداشت در آخر همین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام
نورالدین خان گوپاموی صوبه دار ارکاٹ که بی سبب از دست تم بدایت
مخالدین خان مظفر الدوله همیشه زاده نواب موصوف باخواهی حسین دوست خان
عرف چند اصحاب نایطه در میدان آبنور گڑه در سن یکہزار و یک صد و شصت
دو ہجری قتل گردیدہ و نایطه مذکور بسازش فرامیس در ولست صوبه دار کاٹ

متصرف شده بود و نیز بند و بست آن صوبه و بنیه شرارت کیشان آن ضلع فرمیه
 همت خود قرار داده عازم کرناٹک پایان گھاٹ گردید و همه پالیکار بالاکھاٹ و دلاورخان
 صاحب صوبه سرامع سامان جنگی حضور طلب شدند از آنجمله کراچوری نندراج از
 طرف میسور و اله بالشکر گران و حیدرعلیخان نهضت کرده بحضور رسید و شریک معارکه
 بود چون در میدان جنگی بقصور فتورا فاخته گردید و کنول نواب موصوف در سن
 یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری شهید شد پالیکاران مکلی بجز و وقوع این واقعه
 حیرت افزایی اطلاع احدی راه دارالمقرهای خود سرگردند و خان شجاع با جمعیت توپخانه
 خود تا نصف روز در لشکر پراکنده شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهی حقیقت
 از آنجا راه بالاکھاٹ گرفت و سته چهار شتر پر خزانه عامره که بعیان غارت کرده میزدند
 آنها را تنبیه کرده داخل خزانه خود نمود و مراجعت بسیر بزرگ پٹن کرد

ذکر ترقی حیدرعلیخان بهادری و دیگر واقعات که در سن یک هزار و یکصد و هجری

چون در زمان ریاست چک کشن راج و دیر سندا آرای میسور و کار پرداز کراچوری
 نندراج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده بهر جا سر نشورش برداشتنند و
 تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقه فرمان راجه سر کشیده بودند و بار سال
 ز رشکیش معمولی نمی گرانیدند خصوصاً دیوراج برادر نندراج طرق نامک حرامی
 پیموده پیرامون محل راجه بزرگ بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراکنده بود
 اما نندراج بتائید و تدابیر عدو شکن خان شجاع اعدای دولت و اما در ازیر خست
 علاوه برین که در تمامی بند و بست و ملک شرقی میسور خلل باور خنده با افتاده

تفصیلاتش اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش مرجع القهری
 بمیسورتافت و خان شجاع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار رای کوٹ
 و هسور و باگور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اشنای راه رخصت گرفته سمت تعلقا
 خود متافت شیوه بغاوت اختیار کرد بدستور تلعداران و پالیکاران آن طرف خود
 سری گزیده بود نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ و المعنی شده بر او
 بند و بست آن ضلع سواخان شجاع دیگری را تجویز کرده که مصرع لازم شیر است
 سیرکوه و دشت بد برین کارامور ساختند و با جمعیت حاصل و مع برادری شاهباز
 صاحب خوب صاحب کنی همعدارد و هزار سوار و به مختاری کل امور رخصت کردند از آنجا
 خان شجاع شبان شب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت رسید و دست
 و بازوی مردانگی و شجاعت برکشاده همه بار از میر ساخت گنگارام بد انجام برام خود
 ساخته پیاداش عمل شنیعش طوق و زنجیر نمود و بیک حمل مردانه سرد بگر سرکشان بد
 از بار و دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون بر خاک عدم بخوابانید غرض بعرضه
 دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتل کرده در قلعات کوهستان آن طرف یعنی در کوه چپ
 هولی درگ چین رای درگ و رتن گیری و رای کوٹ و هسور همانه مستقیم از ملازمان
 خاص خود گذاشته قلعداران معتمد علیه ادر هر قلعه مقرر کرد و بوفور خزان و شتر و
 اقبال مظفر و منصور مراجعت به دارالتیاست فرمود و هر آن ایام همدخان برادر
 خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کندان گونسا از سمت لاکاٹ به ملازمت رسید
 بعد از عمده به رسالدار می مردم بارامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج بر حسب استدعای نواب محمد علی خان

سراج الدوله سمت تهر نگر عرف تر چنایلی و ظهور شجاعیت فیاتی
خان شجاع در آن مهم و واقعه بین کبیرا و کشتیت نشش بگری آنکه

چون نواب محمد علیخان سراج الدوله والا جاه بن انورالدین خان شهید که از هنگام
انتقال پدر نواب ناصر جنگ شهید در قلعه تهر نگر سپاه گرفته بود حسین دوست خان
عرف چند اصحابنا یطه که به کوبک فراسیس چلچری از طرف هدایت محی الدین خان
در وست ملک ارکاٹ در حیطه تصرف خود داشت باراده استیصال نهال دست
محمد علیخان جرات پرداز گشته بچند و اسیسان و لشکر خاص خود کبیرا پیشش هزار سوار و
دوازده هزار پیاده بود بعزم تسخیر تر چنایلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرده
مشغول مورچال و آتش فزونی گردیدند سراج الدوله بلا علاحی چون جبراع صمیم بی رونق و نوب
گشته محفوظ خان شهامت جنگ برادر کلان خود را نزد کار پرداز میسوریه روانه کرده بزبان
اتحاد و پیغام داد که اگر در نیوقت اعانت ما نموده اعدای دولت ما را زیر سازند و از جمیع امور
بحمایت ما بر خیزند بعد از همت غنیمت و بند و بست صوبه ارکاٹ قلعه تر چنایلی مع توابعش پیشما
سپرده شود و نیز تقویض چند تعلقه عهد و پیمان بکونر بندر دیونا پٹن که از قوم انگریز بود موکده
ساخته از آنجا هم فوجی از اهل فرنگ طلبیده شده بودند نندراج کار پرداز میسور نظر بر همچو ملک
بتر و زرخیز نموده از روی حرص ملک مال بکام آنکه فرد از حریصان نرود حرص که رویم برگ به
تشنه از خواب همان تشنه جگر بر خیزد با ما را و دیگر با یکاران اتفاق کرد و
بسیار خرج نموده خود مع خزانة و توپخانه و لشکر که هفت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده
بود سمت تر چنایلی روانه کرد اگر چه پادشاه مسند آرا بر این معنی رضا مند نبود اما دلوا می بر کرد

رفت و بنواب محض و از زر و آذوقه و غیره سامان ضروری هر چه که می بایست کمک کرد
 و حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکر این سراج الدوله بوده کار شجاعانه نظیر می رسانید
 و بارها پیشکفر اسپین چند صاحب بخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان خود را
 که غازی خان بیدر سر در شان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعیین کرده بنا بود
 و خیمه باوراس گاوان و غیره اسباب می طلبید و در یک شب بخون بر ترود نمایان و
 کوشش شایان و حملهای مردانه از فوج بر اول فراسپین و ضرب توپ گرفته منظر
 گشت و در همسران خود سر بلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چند صاحب
 که در ولوای منگوت که سابق در همونجا بستم کلام الله از منکارانی زن همیشه زاوه
 تر مل نایک حاکم مدبره عهد و پیمان بعدم فراحت حالش در میان آورده بدام خود کشید و
 آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تغذی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود و بار
 کشیده شد که آفت یافت تاریخ اوست پس فراسپین اه پیلچی گرفت چون سراج الدوله
 فتیاب سرخر گشت از قرار مدار که بیسوی کرده بود به لطایف انجیل برگردیده برسانیدن
 مبلغ زر و نقد یعنی مشاهده لشکر یا نشانی هم خرج ششماهه پیغام فرستادند سراج بر این مقدمه
 لا حول خواند و بر عمل تجربه خود و پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده تسخیر سازند
 پس خان شیخ و دیگر سرداران بهادرفش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان و انا
 منعکس شدن معامله از فراسپین را مصالحت و اتحاد پیونده چند سپاهیان نشانی که کومک
 خود طلبیده بود سوای این اسباب جنگ مثل توپ بندوق و ضرب باروت بر حسب ضرورت
 از پیلچی قیمت می طلبید و گوند از ان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده نوکر داشت
 چون سه ماه دیگر باز زر و خور و گرم بود کتو صنا بر آردستی خان شیخ همونجا بگلوله توپ

شبهید شد آخر الامرواب محض و فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار معتقد خود را مع جمعیت
 همان قلعہ روانه سازد تا کلید باندهش گذاشته بانه بند و بست را کاش بجایب آنگزیر و اینست
 نندراج دانست که افسون تدابیر و غریت مردانگی خود در دل بار برگشته اثر کرده آن زمان بخت
 خود نازان گیتی گوپال اگر برادر قرابت خود می شد با و نیکت را و برکی و خوبصاحت جمع
 و سید بدلی دکنی جمع در امر سنگه ابا جمعیت دو هزار پیاده و مقتصد سوار در بند
 قلعہ تو العیش تا کلید کرده روانه نمود چون ایشان نزد روزه قلعہ رسیدند کلید قلعہ
 ایشان فرستاد چون آن روز میان بنود بسیار بد و نحس آید و ساعت هم منحوس بود
 ایشان عذر روز بد پیش آورده گرفتن کلید را بر فردا قرار داده مراجعت نمودند
 این معنی را که با یفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از معتنات شمر و پس فردا بگر استیجاب
 مذکور نجوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعہ قند بجد داخل قلعہ بهانه سوال جواب
 تنها گیتی گوپال و غیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حربی ضرب ملازمان ایشان
 را علیحدہ گرفته بعضی را براند و بعضی را مقید ساخت و باب قلعہ بند کرده همه شکر میسود
 چند گلوله توپ پراپندند راج بر زمین خضبا کرد و اندوهناک گشته تشویش تمام ندانست که
 عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود بود خود مشاهده نمود آخر حسب صواب دیدگان
 شجیع با کام و پی مطلب بسوی سستی منگل مراجعت نمود بخت اینک خود بجد که بسیار و بسیار
 به دست شدن بلا در زخیر سه چهارک هون رایگان صرف کرده آخر کاری نکشود و سواران را
 رفتن نتوانست راجه مسند نشین ازین معنی بخیله خاطر شده خرج لشکر از نه ماه فرستاد
 لهذا عسرت خرج بمرتبه کمال نماید حال لشکر بانش شده بود بجای مذکور اقامت نزد پد پدین
 روز با لاجی را و نانا سر کرده پونا اول فوج کشی باین طرف جوی تنگ به در آمد و بعد از بست